

شهيد غلام رضا سليمي



سامانه جامع سرداران و دو هزار شهيد استان بوشهر

نام پدر	درویش
تاریخ تولد	۱۳۴۷
محل تولد	بوشهر - سالم آباد
تاریخ شهادت	۲۱/۴/۱۳۶۷
محل شهادت	فکه
مسئولیت	
نوع عضویت	ارتش
شغل	
تحصیلات	ابتدایی
مدفن	جاویدالانر

زندگینامه

زندگی نامه شهید جاوید الاثر غلامرضا سلیمی
شهید جاوید الاثر «غلامرضا سلیمی» فرزند درویش در سال ۱۳۴۷ در خانواده‌ای مؤمن و مذهبی و فقیر در روستای سالم آباد از توابع بخش ساحلی تنگستان به دنیا آمد. چهره دوران کودکی‌اش گواه آینده‌اش بود؛ زیرا وی دارای ظاهری فوق‌العاده مظلوم بود و این مظلومیت در دوران زندگی کوتاه ولی پرافتخارش پیدا بود. شهید سلیمی از لحاظ اخلاق و رفتار کم‌نظیر و نمونه بود بطوریکه رفتار و اخلاقی‌اش زبانزد خاص و عام گشته بود. وی دوران تحصیلی دبستان خود را در زادگاهش گذراند ولی پس از آن بر اثر فقر مالی خانواده، مجبور به ترک تحصیل گردید و جهت کمک به امر معاش خانواده، مشغول به کار گردید. از جمله خصوصیات اخلاقی دیگر ایشان صفا، صمیمیت، سادگی و معنویت خاصی بود که دارا بودند و همین امر باعث گردیده بود که او از محبوبیت زیادی در بین جوانان و مردم روستا برخوردار باشد. «غلامرضا سلیمی» با فرمان امام خمینی (ره) مبنی بر تشکیل بسیج مستضعفین در سال ۱۳۵۸ از افرادی بودند که در کسوت بسیجی، مرحله جدیدی از زندگی خود را آغاز کرد و در طول سالهای جنگ تحمیلی عراق علیه ایران به همراه دیگر هم‌زمانش برای دفاع از مملکت اسلامی و ارزشهای انقلاب اسلامی به ندای مقتدای بزرگ خود حضرت امام خمینی (ره) لبیک گفته و طی سه مرحله در تارخهای ۲۴/۳/۶۳ و ۸/۱۱/۱۳۶۴ و ۲۴/۶/۱۳۶۵ و هر بار سه ماه بعنوان نیروی بسیجی عازم جبهه‌های نبرد نور علیه ظلمت شد و در این مدت در عملیات‌های مختلفی شرکت نمود که هر بار فاتحانه باز می‌گشتند. شهید سلیمی در سال ۱۳۶۶ ازدواج کردند که حاصل این وصلت فرزند دختری بنام «حمیده» از ایشان به یادگار مانده است در سال ۱۳۶۶ عازم خدمت مقدس سربازی شدند و این بار هم توفیق یافتند در لباس سرباز امام زمان (عج) بار دیگر به جبهه‌های حق علیه باطل بشتابند. وی مدت ۱۱ ماه از خدمت مقدس سربازی خود را گذرانده بود که بر اثر اصابت ترکش از ناحیه دو چشم مجروح شدند و پس از حدود یکماه بستری بودن در بیمارستان اهواز سر زده به منزل باز گشتند و بعد از بهبودی نسبی با وجود ناراحتی از ناحیه دو چشم بعلت عشق و علاقه وافری که به شهادت داشتند مجدداً به محل مأموریت خویش برگشتند. بالاخره در تاریخ ۲۱/۴/۶۷ بر اثر بمباران سنگین دشمن زبون بعثی، که از گازهای شیمیایی استفاده کرده بود شهید سلیمی به آرزوی دیرینه خود رسید و روح بلندش به لقا الله پیوست. در خاتمه از درگاه خداوند شهیدان می‌خواهیم که شهید بزرگوار ما را با شهدای صدر اسلام محشور فرماید و توفیق پیمودن راه و خط خونین شهیدان تا ظهور انقلاب عدالت گستر مهدی موعود (عج) به همه ما رهران صدیق شهدا عنایت بفرماید. هنوز بعد از چندین سال نه تنها از پیکر پاکش اثری نیست، بلکه هیچ ردی یا وصیتی از خود به جای نگذارده است.

خاطرات

سجایای اخلاقی شهید غلامرضا سلیمی
ایشان با توجه به اخلاق نیکوئی که داشتند برای مسائل دینی و مذهبی خود و کشور بسیار ارزش قائل بودند این جمله کوتاه را همسر شهید در نقل از سجایای وی بیان می نماید. «شهید غلامرضا سلیمی ضمن برخورد مناسب با من فرزندش و نیز همین رفتار خوب و مودبانه را که در محیط خانواده داشت در جبهه جنگ هم نسبت به دیگران داشتند. وی پیرو امام راحل بودند و همیشه به انقلاب اسلامی افتخار می کردند. در بحث نماز، همیشه جماعت ترجیح می داد و سعی وافری در برپایی نمازهای مستحبی بعد از نمازهای واجب از خود نشان می دادند. خانواده شهید در باره روحیات او می گوید: غلامرضا عاشق شهادت و جبهه بود و هر موقع عزم رفتن به جبهه می نمود می گفت، حلالم کنید. همچنین وی به ولایت فقیه خیلی علاقه مند بود تا آنجا که همگان را به پایبندی و پشتیبانی از آن دعوت می کرد دوست و همراه شهید اسماعیل سلیمی وی را فردی شوخ طبع، با صداقت و پر حوصله معرفی می کند و حضور سبزش را در دوران انقلاب در کنار خود در راهپیمایی های ضد رژیم ستمگر را، نشانه گوش به فرمان بودن شهید به دستور امام را حل می داند. هم‌رزم دیگر شهید عباس سلیمی چهره حقیقی او را بهتر بر ایمان روشن می نماید؛ «من او را متواضع و با خضوع می دیدم و همچنین در ساده پوشی و ساده زیستن نمونه بود وی انسان مومن و از همه ما شایسته تر و با خضوع تر بود؛ در زمان جنگ جهت آموزش جوانان با مسائل جبهه و جنگ و جمع آوری هدایا و کمکهای مردم برای اعزام به جبهه های جنگ تلاش زیادی از خود نشان می دادند.» هم‌رزم دیگر ایشان حسن خلیلی در مورد وی می گوید: «در سنگر همه بچه ها از او اراضی و خشنود بودند او همیشه به بسیج، جبهه و شهادت واقعا عشق می ورزید. من در شهادت برادرم درس زندگی گرفتم و افتخار می کنم که برادرم را در راه دین اسلام و سرافرازی میهن اسلامی معبود یکتا بخشیده ام. آری او مرا نصیحت می کرد که راهم را ادامه بده و دیگران را نیز به این راه استوار فرا بخوان» عبارت فوق را برادر شهید اظهار داشته اند همچنین پدر و مادر شهید می گویند: «وی از همان دوران کودکی به مسجد علاقه مند بود و در دوران نوجوانی از آن بعنوان یک سنگر محکم علیه دشمنان اسلام یاد می کرد او ضمن اینکه واجبات دینی و مذهبی را لحظه ای ترک نمی نمود، ترک تحصیل کرد تا با کار کردن خود کمک خرج خانواده شود. وی فردی اجتماعی بود و به همین خاطر دوستان زیادی را جذب خود نموده بود.»

خاطرات شهید غلامرضا سلیمی

غلام فرزند من هم بود

پدر شهید در نقل خاطرات می گوید:

«در اولین روزهایی که پسر من شهید شده بود خواب دیدم که در یک جایی نشسته ام و بسیار اندوهگین و ناراحتم و برای فرزندم گریه می کنم؛ پدر این حین امام (ره) را مشاهده کردم که با اظهار همدردی با من و از روی دلجوئی فرمودند: «که نگران نباش غلام اگر جگر گوشه تو بود فرزند من هم بود.» مادر شهید می گوید: «شبی در خواب دیدم گوسفندی چاق می خواهند برای سلامتی غلامرضا قربانی کنند ولی شهید خود مانع از این کار می شود و به آنان می گوید، که «هر چه مصلحت خداوند می باشد پیش خواهد آمد.» در ادامه خاطرات خواهر شهید می گوید: «به یاد دارم آن زمان برادرم کم سن و سال بود و اجازه ورود به جبهه را به او نمی دادند وی نیز که عشق جبهه را در سر داشت بیکار نشست و با دست کاری مدارک توانست راهی جبهه شود.» وی عاشق پدر بزرگ بود و تا آنجا که همگی به یاد دارند همیشه به او سر می زد و از کودکی پیشا پیش او به عزاداری برای اهل بیت امام حسین(ع) به راه می افتاد پدر بزرگ نیز که نوه خود را چنین در شور عشق می دید به عنوان پاداش اعمال خوبی که از او سر می زد وی را با قایق و لنج به دریا می برد عباس که برادر کوچکتر شهید می باشد نیز خاطره ای از وی برای ما باز گو می کند: «در آخرین مرخصی که آمده بود به من خبر دادند که برادرم از جبهه برگشته و به روستای عامری به دیدار خواهر دیگرم رفته است من به همراه خواهرم با اشتیاق فراوانی که در دل داشتیم به سمت خانه راهی شدیم و آنقدر برای دیدن برادرم عجله داشتیم که به زمین افتادم پس از برخورد با زمین چند جای

بدنم زخمی شد.» و خاطره دیگری از حسین سلیمی برادر شهید:

«موقعی که غلامرضا از ناحیه دو چشم مجروح شده بود پس از بازگشت به خانه تعریف کرد هنگامیکه مجروح شدم دیگر چشمهایم جایی را نمی‌دیدند و هرچه صدا زدم دوستان را نیافتم به همین دلیل دستم را باز کردم به جایی که احساس کردم به طرف کربلاست و با صدای بلند فریاد زدم:

یا ابا عبدالله حسین (ع)



سامانہ جامع سرداران و دھڑ شمیم استان بوٹھر